

ملاحظات در باره‌ی گویش ناحیه‌ی الموت از گویش‌های شمالی ایران*

Kinga MACIUSZAK

از دانشگاه یاگیلویی، کراکوف (لهستان)

ترجمه‌ی احمد سمیعی (گیلانی)

حوزه‌های گویشی چندی وجود دارد که مواد مربوط به آنها یا ضبط نشده است یا ضبط آنها ناچیز است، مانند گویش‌های ناحیه‌ی کوهستانی البرز، از آذربایجان تا خراسان. ←

G.L. Windfuhr (CLI, 1989, p. 295)

دره‌ی مهجور الموت^۱ در سلسله جبال البرز، با ارتفاع زیاد از سطح دریا، به دلیل گذشته‌ی پرفراز و نشیب خود، زبان زد است. این دره در سال ۴۸۳ هـ به دست اسماعیلیان افتاد و مرکز حکومتی مجزا شد که ۱۶۶ سال دوام یافت و در بحبوحه‌ی سلطه‌ی سلجوقیان همچنان باقی ماند تا مغولان در عصرِ هلاکو، در اواسط قرن هفتم، آن حکومت را منقرض کردند. نام الموت، مظهر قدرت اسماعیلیان، معمولاً با قلعه‌ای مستحکم و دست نیافتنی قرین است که حسن صباح، شیخ الجبلی حشاشین، در آن مقر یافت و طرح «قتل‌های مقدسی» را ریخت که به دست فدائیان او اجرا می‌شد. اکنون، هر چند ویرانه‌های بزرگی وجود دارد که بومیان

* این مقاله عمدتاً مبتنی است بر دست‌نویس‌های آقای ضیاء الدین شهروزی، که در اواخر سال‌های هفتاد (دهه‌ی ۱۹۷۰-۱۹۷۹) دانشجوی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه مشهد بود. وی، که اهل الموت است، تلاش زیادی کرد تا زبان مادری خود را توصیف کند. متأسفانه، به دلیل بعضی شرایط نامساعد نتوانست کارش را به پایان برساند. اکنون نویسنده‌ی مقاله‌ی حاضر به ادامه‌ی کار او و تهیه‌ی رساله‌ای مفرد در باب گویش الموتی، که چندان شناخته نشده و بعضاً فراموش گشته است، دست زده است.

۱) بنا بر افسانه‌ی ایرانی، عقابی جایگاه واقع بر فراز ستیغی صخره‌ای را به وهسودان بن مرزبان، یکی از حکمرانان دیلم، نشان داد و آن جایی بود که عقابان بر آن می‌نشستند و پرواز کردن می‌آموختند. از این رو گفته‌اند که الموت از *āloh* (عقاب) [گیلکی: *āloq*] و *amū(kh)t* (آموخت) مرکب است. نک:

DAFTARY, 1990, p. 166; BROWNE, 1907, II, p. 202.

آنها را بقایای مقر حکومت «پیر کوهستان» می‌دانند، محل واقعی قلعه را مشکل بتوان به ضرس قاطع تعیین کرد. برخی از محققان، چون و. ایوانف، قایل شدند که قلعه‌ی الموت نزدیک و دهکده‌ی گذرخان^۲ کنونی جای داشته است، ولی نام الموت امروز بر سراسر آن ناحیه (دهستان) اطلاق می‌شود.

دره‌ی الموت شامل دهستان‌های الموت و رودبار است، که جزو بخش رودبار الموت از شهرستان قزوین‌اند که مرکز آن معلم‌کلاویه است. دره‌های رودبار و الموت را از هر سو کوهستان فرا گرفته و قله‌های سیاه‌لان در شمال و کوه‌های قزوین در جنوب بر آنها مشرف‌اند. بخش رودبار الموت شامل شش دهستان است: ۱) بالارودبار (۲) پایین رودبار (دهکده‌ی هوانک) (۳) فشان (۴) آقاق (۵) چهار ناحیه و (۶) آندج‌رود (دیه‌های مهم آن عبارت‌اند از: اندج، دیک، کوچنان، و سَنگ، مَلا کلاویه^۳).

رابطه با دره‌های مجاور را شباهت گویش‌ها آسان می‌سازد. در جزئیات فرق‌های چندی وجود دارد، چون این گویش‌ها صور گوناگون بینایی میان زبان‌های کرانه‌های دریای خزر و زبان فارسی محاوره‌ای تهران یا قزوین (بازاری)‌اند، که صد سال پیش همه‌ی ساکنان این ناحیه آن را نمی‌فهمیدند^۴. زبان بومی مشترک این منطقه ترکی آذری است. در همه‌ی دهکده‌های دشت قزوین، اهالی عموماً سه زبان‌اند، یعنی به گویش محلی و بازاری و ترکی سخن می‌گویند. نام هر گویشی مأخوذ است از دهکده‌ای که در آن بدان گویش سخن گفته می‌شود.

تعیین جایگاه گویش الموتی نسبت به دیگر گویش‌های شمال غربی، تا زمانی که آگاهی ما درباره‌ی کیفیت تقسیم کلی گروه‌های گویشی عمده به صورت ناقص کنونی مانده باشد، کاری است دشوار. نظر یار شاطر این است که گویش الموتی یکی از پنج گویش ایرانی شمال غربی با خویشاوندی نزدیک است که به گروه بزرگ‌تر معروف به تاتی تعلق دارند^۵. تاتی نام هیچ گویش خاصی نیست. این کلمه عموماً بر کسانی از مردم این منطقه اطلاق می‌شود که به زبان‌های ایرانی سخن می‌گویند. با این همه، اطلاق تاتی بر این گویش‌ها کلی و مبهم است. یار شاطر پیش‌نهاد می‌کند که آنها را گویش‌های «مادی» بنامیم که به نظر او نام‌گذاری

2) See Ivanow, 1931, p. 354; Daftary, 1990, p. 340.

3) Sorudeh, 1345, pp. 111-24.

4) Col. Monteith, 1833, p. 15.

5) گویش‌های تاتی قفقاز، که از فارسی منشعب‌اند، یا گویشی شبیه آن، به این گروه تعلق ندارند (یعنی به شاخه‌ی جنوب غربی زبان‌های ایرانی تعلق دارند). نک: Yarshater, 1969, p. 17.

درست‌ترى است، چون این گویش‌ها ظاهراً بازماندگانِ امروزی گویش‌های مادى باستانِ این منطقه‌اند.^۶ و. ایوانف W. Ivanow مدعى است که گویشِ الموتى صورتِ جالبی از زبانِ گذارى میانِ گروه‌های گویشی «کرانه‌های دریای خزر» و «ایرانِ مرکزی» است. «در گویشِ گذرخونِ الموتى ظاهراً عناصرِ مادى چندی وجود دارد و این گویش با زبانِ ده تجریش (در شمالِ تهران)، که پروفیسور و. ژوکوفسكى (Zhukovski 1922, pp. 395-432) آن را توصیف کرده و همچنین با بعضی از گویش‌های گروهِ سمنانی، که ربطِ نزدیکی با پاره‌ای از گویش‌های رایج در محالِ مجاورِ اصفهان و کاشان دارند، خویشاوند است. از سويِ دیگر، گویشِ الموتى قواعدِ مربوط به اضافه، حالتِ مفعولى، صورت‌های غیرِ فاعلى یا ملکی ضمیر و جز آن را از گویش‌های «کرانه‌ى دریای خزر» و بیشتر از مازندرانی اخذ کرده است»^۷. به نظرِ ویندفور، گویشِ الموتى به گروهِ ده گویشِ خویشاوندی تعلق دارد که سخن‌گویانِ تالشى و تاتی، در شمال و شمالِ غربی، در محیطی ترک زبان به آنها سخن می‌گویند.^۸ لوکوک پیش‌نهاد می‌کند که نامِ «آذرى» بر گروهی از گویش‌ها نهاده شود که الموتى و رودباری بدان تعلق دارند.^۹ مرتضى نصف، محققِ ایرانی، این گویش‌ها را به شاخه‌ى زبان‌های کرانه‌ى دریای خزر متعلق می‌داند.^{۱۰} برای حلِ مسئله‌ى طبقه‌بندی و نام‌گذاريِ درستِ این گویش‌ها، باید به این معنی توجه نمود که همه‌ى آنها از شماری از زبان‌های سلفِ ایرانی میانه و باستان منشعب شده‌اند؛ از اینرو جریانِ تحولِ تاریخی آنها به مراتب بیش از آن پیچیده است که غالباً تصور می‌شود. عاملِ دیگری که باید در نظر گرفته شود فرایندِ همگون شدگیِ سریعِ گویش‌های محلی یا «بازاری» است در اثرِ آمیختگیِ مداومِ اهالی و نفوذِ روز افزونِ مراکزِ کسب و داد و ستد. لازم است که، با مطالعه‌ى آن صورِ زبانی که در همه‌ى ديه‌های رودبارِ الموت کاربُرد دارد، تحولِ تدریجی همه‌ى این خُرده گویش‌ها پی گرفته شود. به پژوهشى از روی برنامه نیاز است تا هم گویش‌هایی که چه بسا هنوز ناشناخته مانده‌اند شناخته شوند و هم جزئیاتِ

6) idem.

7) Ivanow, 1931, p. 357.

8) Windfuhr, 1989, p. 295.

۹) «گویش‌های آذرى را (که در تداولِ محلی تاتی نامیده می‌شوند) می‌توان به پنج گروه تقسیم کرد: ۱. گویش‌های شمالِ غرب، که در هَزَنَد و دیزمار به آنها سخن می‌گویند: هر زندی، کَرینگَنی ۲. گویش‌های شمالِ شرق، که در خلخال و تازم به آنها سخن می‌گویند: سالی، کَجَلی، و جز آن ۳. گویش‌های جنوب، که در جنوبِ قزوین به آن سخن می‌گویند: تاکستانی، چالی، اشتهاردی و جز آن ۴. گویش‌های جنوبِ غربی، که در جنوبِ غربِ زنجان به آن سخن می‌گویند: خوئینی ۵. گویش‌های جنوبِ شرق، که در جنوبِ شرقِ قزوین به آن سخن می‌گویند: رودباری، الموتى و جز آن» (Lecoo, 1989, pp. 296-7).

۱۰) زبان‌ها و گویش‌های کرانه‌ى دریای خزر: ۱. مازندرانی ۲. تالشى ۳. گیلکی ۴. طالقانى ۵. الموتى و رودبارى ۶. دیلمانى ۷. گرگانى و استرآبادى. نک. نصف، ۱۳۴۱، ص ۱۱۱-۱۲۴.

مربوط به گویش‌های شناخته شده، همچون الموتی، که تاکنون آشنایی اندکی با آنها حاصل شده است، روشن گردد.

نشانه‌های اختصاری:

Av. اوستایی متأخر؛ LAv. هندوایرانی؛ Indo-Ir. اضافی؛ G. اوستایی؛
MP. پارسی باستان؛ P. پارسی؛ PIE. فارسی کهن؛
Pl. سنسکریت؛ Sk. ایرانی کهن؛ PreIran. جمع؛

واکدار]؛

توضیحاتی دربارہی دست‌گاہِ واجی

نیم‌مصوت‌ها: نرم کامی سایشی *v* [ی] و دولبی *w* [و]، به تلفظ عربی یا کُردی؛ لثوی روان *l* و *r*؛ لثوی سایشی *ṣ* [ش، پاشیده]؛ لثوی مرکب *j* [ج، واکدار] و *ch* [ج، بی‌واک]؛ دندانی انسدادی *d* [د، واکدار] و *t* [ت، بی‌واک]؛ دندانی سایشی *z* [ز، صغیری واکدار] و *s* [س، صغیری بی‌واک]؛ دندانی غُنه‌ی *n* [ن]؛ لب و دندانی سایشی *v* [و، واکدار] و *f* [ف، بی‌واک]؛ دولبی انسدادی *b* [ب، واکدار] و *p* [پ، بی‌واک]؛ و دولبی غُنه‌ی *m* [م].

مهم‌ترین ویژگی‌های دست‌گاہِ صامت‌های الموتی را به صورت زیر می‌توان خلاصه کرد:

(۱) حفظ *s* باستان آن‌جا که در فارسی *h* داریم، چنان که در
luos = P. *rubāh* [روباه] (MP. *rōbāh*, Av. *raopi-ṣ*, Skt. *lopāśa*).

دست‌گاہِ مصوت‌های گویشِ الموتی در قیاس با زبانِ «بازاری» قزوین یا تهران هیچ چیز خاصی ندارد. مصوت‌ها عبارت‌اند از:

a, ä, e, i, o, u

o – (P. *ā*) چنان که در

ow = P. *āb* [آب], *aftow* = P. *aftāb* [آفتاب], *gow* = P. *gāv* [گاو]

در واژه‌هایی چند به جای *a* کوتاه فارسی می‌آید:

ton = P. *tan* [تَن], *toftāle* = P. *tapālah* [تَپَالَه]

(پهنِ گاو که به عنوانِ سوخت به کار می‌رود)

šow = P. *šab* [شَب]

i – (P. *e*) چنان که در

piār (MP) [پدر] = P. *pedar* (صورتِ باستانی^(۱))

pidar, OP *pitar*, Av. *pitā*); *imruz* = P. *emruz* [امروز].

e – (P. *i*) مانند بالایی، دنباله‌ی مصوت بلند

نیم‌باز است:

šermi = P. *širini* [شیرینی], *est* = P. *ist* [ایست]

(صیغه‌ی امری فعلِ ایستادن)

دست‌گاہِ صامت‌ها: چاکنایی سایشی *h* [ه]؛

ملازی سایشی *kh* [خ، نرم‌کامی بی‌واک]؛ *gh* [غ، نرم‌کامی

واکدار]؛ ملازی انسدادی *q* [ق، نرم‌کامی واکدار]؛

سخت‌کامی انسدادی *k* [کامی بی‌واک]، *g* [کامی

(۱) پس از قرن سیزدهم، در آوانویسی‌های بیگانه رفته‌رفته برخی انحراف‌ها نسبت به وضعی که در فارسی کلاسیک بازنمون یافته به چشم می‌خورد. این انحراف‌ها در گرایش‌های */i/ → /e/*, */i/ → /i/*, */ē/ → /e/* جلوه‌گر می‌شوند. نخستین تغییر عمده‌تاً در مجاورتِ هجای شامل */a/* روی می‌دهد، 1971, p. 43: Bodrogligeti؛ تغییر دیگر هم بستگی دارد با یکی شدن با */i/* ی موجود، یعنی با آمیختگی دو واج.

zh نه در الموتی دیده می‌شود نه در گویش‌های تاتی^{۱۳} و در این گویش‌ها زی باستانی محفوظ مانده است. به علاوه، در واژه‌های به وام گرفته از زبان‌های اروپایی با آوای zh نیز ز دیده می‌شود، مانند

jändärm = P. zhändärm [ژاندارم], *bioloji* = P. *biolozhi* (هر دو مأخوذ از زبان فرانسه) [بیولوژی]

(۷) ملازی سایشی **kh** معمولاً حذف می‌شود (که خودگرایشی کلی است برای ساده کردن گفتار):

detar = P. *dokhtar* [دختر], *baduten* = P. *dukhtan* [سوخت] *sut* = P. *sukht*, *tal* = P. *talkh* [تلخ]

(۸) **b** ی پایانی گرایش به آن دارد که مانند سایشی بی‌واکی **f** تلفظ شود:

asf = P. *asb* [اسب], *jif* = P. *jib* [جیب], *jeväf* = P. *javäb* [سیب], *sif* = P. *sib* [جوراب], *joref* = P. *juräb* [جواب]

(۹) **t** ی پایانی حذف می‌شود:

das = P. *dast* [دست], *där-bas* = *därbast* [داربست]

یا به انسدادی واک‌دار *d* بدل می‌شود:

daväd = P. *davät* [دوات].

(۱۰) مشدّد *-mm-* معمولاً به جای *-mb-* می‌نشیند:

došamme = P. *došambe* [دوشنبه], *domme* = P. *dombe* [دنبه].

(۱۲) تغییر و تبدیلی چون *isped* / *siped* به ما امکان می‌دهد که در این جا مصوّب افزوده‌ای را مشاهده کنیم و این وجود خوشه‌های صامت آغازی را در مرحله‌ی پیش از دوره‌ی پارسی میانه نشان می‌دهد. این خوشه‌های صامت احتمالاً تا قرن هفتم میلادی در زبان پارسی میانه وجود داشته‌اند. نک.

Pisowicz, 1985, p. 146.

(۱۳) *zh* گون‌واج *z* شمرده می‌شود: /z/ (ج) وقتی پیش از انسدادی دندانی /d/ قرار گیرد سایشی (ژ) می‌شود. در گویش‌های تاتی جنوبی:

(ازدها) *ezhdeha* و (نوزده) *nuzhde* و (هجده) *hezhdde*.

YARSHAHER, 1969, p. 33.

(۲) حفظ صورت‌های شمالی (اوستایی؟ میانه؟) واژه‌های دارای /z/، در آن جا که در فارسی باستان به *d* آمده است:

MP. ولی, *zāmātar-* (Av. *zāmātar-*, [داماد] P. *dāmād* = *zamā* *dāmād*, Skt. *jāmātar-*).

[بسنجید با عبارت اصطلاحی در گیلکی: *pile sunj-a*، *bazan zamā ba-raqsā*، صنّج بزرگ را بزَن داماد برقصد].

(۳) حفظ **p** باستان در آن جا که در فارسی *f* داریم، چنان که در

espi = P. *sefid*^{۱۲} [سفید] (MP. *siped-*, Av. *spaeta-*).

(۴) دندانی-لثوی روان **r** غالباً به *l* بدل می‌شود:

goftäl = P. *goftär* [گفتار], *valg* = P. *barg* [برگ], *talkhan* = P. *tarkhun* [ترخون/طرخون], *chelg* = P. *cherk* [چرک].

(۵) **b** و **g** ی آغازی گاهی به صورت *v* تلفظ

می‌شوند، چنان که در

varg = P. *gorg* [گرگ] (Av. *vrka-*, MP. *gurg*), *veräz* = P. *goräz* [گرز؛ در متن اصلی: *geräz*], *varre* = P. *barre* [بهرمن] (MP. *warrag*), *vahman* = P. *bahman* [بچه] *vache* = P. *bache* [در گالشی: *zaraj vaja*, جوجه‌کبک], *varf* = P. *barf* [برف] (MP. *wafri*, Av. *vafra-*), *vas* = P. *bas* [بس].

(۶) پیش کامی **zh** [ژ] در واژه نمی‌آید. عموماً

هر جا در فارسی **zh** (واج بیگانه) یا *z* < OP داریم، در الموتی *z* می‌آید:

[تیز؛ در گیلکی: *tij* = P. *tiz*], *tijan* = P. *bizhan* [بیزن], *äbijär* = P. *äbi zär* [آبی‌زار، کشت‌زار آبی در مقابل دیم], *zür* = P. *zir* [زیر؛ گیلکی: *bejär*].

zh ی فارسی در اندک واژه‌های فرضی گویش‌های

شمال غربی دیده می‌شود، چون این آوا نوعاً تحوّل شمالی صامت لثوی مرکب *z* است به *zh*. با این همه،

توضیحاتی درباره‌ی تک‌واژشناسی
(قواعد صرفی)

(۱) پسوند جمع [نشانه‌ی جمع]

-än, -(e) kân = P. ân

است یا با بسامد کمتری: ä = P. hā. پسوند جمع -än، که دنباله‌ی پایانه‌ی حالتِ اضافی جمع (MP G. Pl. -än (am)) است، هم‌برای اسمِ ذی‌روح به‌کار می‌رود و هم برای اسمِ غیرِ ذی‌روح (در فارسی کلاسیک این پسوند تنها به آخرِ اسم‌های ذی‌روح درمی‌آید) - ذی‌روح انسان یا جانورانِ بالا مرتبه را در برمی‌گیرد:

[برگ] - gouān, [گاو] - berārān, [برادر] - berār - valgān.

در واژه‌های مختوم به -e، -e ساقط و -ekân

افزوده می‌شود:

vache - vachekân.

[در واقع، فقط k (صامتِ میانجی، میان دو مصوّت e و ä) افزوده می‌شود. در گیلکی نیز نشانه‌ی جمع -än است، ولی در واژه‌های مختوم به -e مصوّت پایانی (e) حذف می‌شود:

divānān - [دیوانه] - khānān, [خانه] - khāne.

حتی در کلماتِ مأخوذ از عربی همین قاعده جاری است:

-va'dān - [وعدہ] - amalān, [عمله] - amale.

در واژه‌های مختوم به -i این مصوّت پایانی حذف و برای نشانه‌ی جمع -ēn افزوده می‌شود؛ یعنی -iā- یا، بهتر بگوییم، -iyā- تبدیل می‌شود به -ē-:

-hājēn, taryāki - [حاجی] - kāšēn, hāji - [کاشی] - kāšīl
[ترباکی] - taryākēn.

همچنین در واژه‌های مختوم به -u، مصوّت پایانی حذف و برای نشانه‌ی جمع -ōn افزوده می‌شود:

-chāqōn - [چاقو] -- järōn, chāqu - [جارو] - järū.

(۲) وجود نداشتن ساختِ اضافه به منزله‌ی صورتِ اصیل و کاربردِ پیشینِ اضافی (-e ی پایانی)، که پیش از موصوف جای می‌گیرد (مانند گویش‌های کرانه‌ی دریای خزر):

(زنِ جوان) - jevāne zen, (برادرِ ارشد) - gate berār, (زبانِ دراز) - lase chaken.

[در گیلکی las به معنی شُکُل و chaken به معنی چانه است که ترکیبِ اضافی lase chaken می‌شود: هرز چانه].

(۳) ضمائرِ شخصی عبارت‌اند از:

mi (men-i), ti, u (ou), mā, šomā, ušan (ona = P. ānān).

در حالتِ ملکی به صورت

šomāy, [گیلکی: ame], māy [گیلکی: uni], mi, ti, ui
[گیلکی: mi]: [گیلکی: ušāni] [ošanī (onāy)], [گیلکی: šime] (مالِ ti šine (مالِ من است) و mi šime (کتابم) ketāb), etc. (توست).

اسمِ عربی مال، که در فارسی به‌کار می‌رود، در الموت فقط بر دارایی‌هایی چون گله‌های گاو، گاو نر (ورزو) و گوسفند و مانند آن دلالت دارد [در گیلکی نه بر گله بلکه بر خود اسب و گاو اطلاق می‌شود].

(۴) در گویشِ الموتی، انواعِ بسیاری از وندها وجود دارد که در صرفِ فعل به‌کار می‌روند:

be اداتِ فعلِ کامل، که معمولاً در وجهِ امری، التزامی، ترجی و دعایی، ماضی مطلق، ماضی نقلی، ماضی بعید، وجهِ مصدری و اسمِ مفعول می‌آید:
bedāym (تراشیده) و betāše (خواستن) bekhāssen (دادیم).

مصوّت این پیشوند ممکن است، بر حسبِ بافتِ آوایی، به صورتِ (-va-) ba-، -bi- در آید:

biyas, (ایستاد) biyassa, (آمدن) biyeymiyan, (افتاد) baket, (پرسیدن) baporsiyān, (بایست) bazen (بزن).

ملاحظاتى درباره‌ی گویش ناحیه‌ی الموت ۱۶۳

ونید استمراری *mi-lme-* می‌آید یا به بُن ماضی افزوده می‌شود (چنان که در فارسی معاصر *nemiām* = نمی‌آیم):

niyeymiyey (نیامدی).

(۵) ساختن صیغه‌ی زمان‌ها تابع همان قواعد زبان فارسی است. پساونده‌های شخصی [= شناسه‌های فعلی، ضمائر شخصی متصل] در مضارع عبارت‌اند از: اول شخص مفرد *-ām (om)*، دوم شخص مفرد *-ey*، سوم شخص مفرد *-ā (ad)*؛ اول شخص جمع *-eym*، دوم شخص جمع *-eyd*، سوم شخص جمع *-ān (end)*. پساونده‌های افعال ماضی هم همین‌ها هستند جز در سوم شخص مفرد که پساوند ندارد. بسنجید با فعل *biyeymiyān* = (آمدن) *P. āmadan*،

مضارع: مفرد 1. *miām* 2. *miyey* 3. *miyā*;
جمع 1. *miyeym* 2. *miyeyd* 3. *miyān*
ماضی مطلق: مفرد 1. *biyāmiyam* 2. *biyāmiyey*
3. *biyāme*;
جمع 1. *biyeymiyeym* 2. *biyeymiyeyd*
3. *biyeymiyan*

(که از ادات فعل کامل *hame-* که در زبان پهلوی و تکیه روی هجای ما قبل آخر به خلاف مصدر که به گوش فارسی کلاسیک استمرار عمل را می‌رساند، نشان دارد)؛

(۶) مضارع فعل فارسی *dāstan* (داشتن) در گویش الموتی (چنان که در گویش سمنانی) به جای فعلی اسنادی به کار می‌رود:
(هست) *dare = hast*، (هستم) *darem = P. hastam*, etc.

(۱۴) صورت‌های استنباطی (*inferential*) که بیان‌گر نتیجه‌گیری، علم به واسطه و غیر مستقیم، تذکار و غیره‌اند در این مورد ظاهراً تحت تأثیر زبان ترکی پدید می‌آیند. این صورت‌ها مبتنی‌اند بر وجو کامل فعل. نک. *Windfuhr*, 1982, pp. 263-87.

پیشاوندهای فعلی چون بر در ریشه ادغام می‌شوند و دیگر جداشدنی نیستند:

(برگشتن) *vagerdessen = P. bargāstan*

[باید معادل *P. bāzgāstan* باشد], *varessen = P. bar khāstan* (برخاستن).

در افعال مشتق [= پیشاوندی] و مرکب *be-* به کار نمی‌رود:

(نگاه کردن) *niyā korden = P. negāh kardan*.

me- (قاعدتاً پیش از *y* کامی می‌شود و به صورت *mi-* درمی‌آید) ادات فعلی استمراری است و در مضارع و ماضی استمراری و ماضی نقلی به کار می‌رود:^{۱۴}
mišanam (می‌آمدم) *miyeymiyam* (می‌آیم) *miām* (*mišande-ey* (می‌ریختم) *mišandom* (می‌ریزم) (آن چنان که من شنیدم: داشتید می‌ریختید)

hey-/hā-/ha- ظاهراً باز ادات فعل کامل است:

(دادیم) *hadem*، (گیلی *fādā :fā*) [داد] *hadā* (کرد، ساخت) *hākord*؛ (می‌داد) *hamidā*، (بده) *hāgut*، (گفت) *hāgut*، (گیلی: *bukud* (کرد)، *čākud* (ساخت)) [می‌کند، می‌سازد] *hāmīne*

(که از ادات فعل کامل *hame-* که در زبان پهلوی و فارسی کلاسیک استمرار عمل را می‌رساند، نشان دارد)؛

(که [گرفتیم] *heyrom* و (گرفت) *hey*)

de-/da- باز ادات فعلی کامل است (چنان که در کُردی):

(بسته) *dabesse*، (بستن، پیچیدن) *dabesten*، (بودم) *debiyam*، (بود) *dabe*، (بکن) *dabest*.

این ونید فعلی همچنین ممکن است حرف اضافه باشد به معنی «در» (با ندرت کاربرد):

(داخل کردن *P. dākhel kardan*) *da korden*

[گیلیکی: *dukudan* به معنی پوشیدن، در (تن) کردن].

ni-/ne- ونید صیغه‌ی سلبی (منفی)، که پیش از

Av. *kaofa* -, Skt. *kupa* -, OP. *kaufa*, MP. *kōf*. P. *kuh* (کوه).

(۵) *ruch* (روز) - این واژه در نام‌های دو دهکده در ناحیه‌ی بالا الموت، یکی *Bālā ruch* (بالا روچ) و دیگری *Pāin ruch* (پایین روچ) باقی مانده است -

Av. *raočah* -, (روشن), OP. *raučah*. MP. *rōz*, P. *ruz* (روز).

(۶) *put* (پوسیده، فاسد) - در *زند اوستا*. *putak*؛ در فارسی، *pusidan* (پوسیدن) [همچنین: پوده = پوسیده].

(۷) *tij* (تیز) -

^{۱۶} *LAv. brōiurā taēza* - (*tiz*), P. *tiz* (تیز).

منابع

- Bodroqliqeri, A. *The Persian Vocabulary of the Codex Cumanicus* (Budapest, 1961), vol. XIII, pp. 261-76.
 Browne, E. G. *A Literary History of Persia*, vol. II, *From Firdawsī to Sa'dī* (London, 1907).
 CLI = *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. Schmitt (Wiesbaden, 1989).
 Col. Monteith, "Journal of a Tour Through Azerdijan and the Shores of the Caspian," in *Journal of the Royal Geographical Society* (1833).

(۱۵) *derakht* (درخت) فارسی منشعب است از ریشه‌ی PIE دیگر **dher-* (نگه داشتن):

MP. *draxta* (استوار ایستادن) - (*draxta*), (*dhar-*) Av. *dhar-* *draxt*.

و حال آن که *dār* (MP. *dār*) از PIE **dereu-* به معنی «درخت» ریشه گرفته است. نک.

Waldē-Pokorny, 1927-32, vol. I, pp. 804, 856.

(۱۶) *Indo-Ir. j. PreIran. z* - PIE **g'* که در اوستایی، در بافت میان واکه‌ای (بین دو مصوت) به صورت *z* در می‌آید.

(۷) بیشتر افعال با قاعده و پیشوندهای فعلی مانند همان‌هایی است که در «بازاری» وجود دارد، گاهی فقط با مختصر تحریف آوایی. فعل‌های *raftan* (رفتن) و *šodan* (شدن)، هم‌چنان که در دیگر گویش‌های شمالی، به صورت واحد *bašīyan* در آمده‌اند.

مصدر از بُن ماضی ساخته می‌شود و تک‌واژه‌های مصدری *-en/-an* هستند و هرگاه بُن مصدر بسیط باشد با پیشوند *be-*.

واژه‌های کهن

در گویش الموتی برخی صورت‌های کهن قاموسی شگفت‌انگیز باقی مانده است. این گویش شماری از واژه‌های بازمانده از زبان‌های ایرانی باستان و میانه (بیشتر اوستایی و پارسی میانه) را در بر دارد.

(۱) *nakās* (رُخ بام، پیش‌آمدگی بام؛ خانه با رُخ بام آن شبیه شخص ایستاده‌ای است که دستش را سایبان چشمانش کرده و روبه‌رو را می‌نگرد) -

Av. *nikāsa* -, OP. *nikās*, MP. *nigāh*, P. *negāh* (نگاه)

(۲) *dār* (درخت) -

Av. *dārav-*, *dāuru* (قطعه چوب), OP. *duruva*, MP. *dār*, P. *deraxt*^{۱۵}.

در فارسی کلاسیک (به‌ویژه در شعر)، *dār* به معنی «درخت بلند» بود، اکنون در فارسی معاصر به معنی «چوبه‌ی دار» یا تیرِ عَلم است.

(۳) *kerk* (پرنده، مرغ، ماکیان، مرغان خانگی) -

Av. *kahrka* -, (*kahrkās-*) (بانگ ناخوش خروس), Skt. *krka-vaku* (کرکس), MP. *kark*, *karkak*, P. *karkas/kargas* (کرکس).

(۴) *kupā* یا *kufā* (کُپِه، توده) و همچنین (هرم‌های

ناقص از پشته‌ی علف) -

- in Persian," in *Acta Iranian* (1982).
- Idem*, "New West Iranian", in *CLI*, pp. 251-63.
- Idem*, "Western Iranian Dialects", in *CLI*, pp. 294-69.
- YARSHATER, E. A. *A Grammar of Southern Tati Dialects* (The Hague-Paris, 1969).
- Zhukovski, V. *Materials for the Study of Persian Dialects* (Leningrad, 1922) [in Russian].
- نصفت، م. «فراوانى زبان‌ها و لهجه‌هاى مردم ايران»،
در مجله‌ى دانشكده‌ى ادبياتِ تهران، سال ۱۶
(۱۳۴۱).
- DAFTARY, F. *The ismā'īlīs: Their History and Doctrines* (Cambridge, 1990).
- IVANOW, W. "The Dialect of Gozarkhon in Alamut," in *Acta Orientalia*, IX (1931).
- LECOQ, P. Les dialects caspiens et les dialects du nord-ouest de l'Iran, "in *CLI*, pp. 269-313.
- Pisowicz, A. *Origins of the New and Middle Persian Phonological System* (KraKÓw, 1985).
- Soudeh, M. *Qelā'-e esmā'iliyye* (Tehran, 1345).
- Walde, A. and Pokorny, J. *Vergleichendes Wörterbuch der Indogermanischen Sprachen* vols. I-III, (Berlin-Leipzig, 1927-32).
- Windfuhr, G. L. "The Verbal Category of Inference

